



## سیمرغ کوه قاف رسیدن گرفت باز

سیمرغ 1 کوه قاف 2 رسیدن گرفت باز  
مرغ دلم ز سینه پریدن گرفت باز  
مرغی که تاکنون ز پی دانه مست بود،  
در سوخت دانه را و طپیدن گرفت باز  
چشمی که غرقه بود به خون در شب فراق  
آن چشم روی صبح بدیدن گرفت باز  
صدیق و مصطفی به حریفی درون غار  
بر غار عنکبوت تنیدن 3 گرفت باز  
دندان عیش کند شد از هجر ترشروی  
امروز قند وصل گزیدن گرفت باز  
پیراهن سیاه که پوشید روز فصل 4،  
تا جایگاه ناف دریدن گرفت باز  
مستورگان مصر ز دیدار یوسفی  
هر یک ترنج و دست بریدن گرفت باز  
افغان ز یوسفی که زلیخاش در مزاد 5  
با تنگه های لعل خریدن گرفت باز  
آهوی چشم خونی آن شیر یوسفان  
در خون عاشقان به چریدن گرفت باز  
خاتون روح خانه نشین از سرای تن  
چادرکشان ز عشق دویدن گرفت باز  
نظاره خلیل کن آخر، که شهد و شیر  
از اصبعین 6 خویش مزیدن گرفت باز  
آن دل که توبه کرد، ز عشقش ستیر 7 شد،  
افسون و مکر دوست شنیدن گرفت باز  
بر بام فکر خفته، ستان 8، دل به عشق ما  
یک یک ستاره را شمردن گرفت باز  
تبریز را کرامت شمس حق است و او  
گوش مرا به خویش کشیدن گرفت باز

مولانا جلال الدین محمد بلخی  
به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی

- 1 سیمرغ، مرغ افسانه ای که در اساطیر ایران قدیم رمز حکمت و مداوا و چاره گری است و در عرفان اسلامی رمز کمال و نشانه ای است از ذات حق. معمولاً سیمرغ و عنقا در دوره اسلامی با یکدیگر خلط شده اند.
2. کوه قاف، کوهی که پیرامون جهان است و قدما آن را با کوه البرز یکی می دانسته اند و آشیانه عنقا، و گاه سیمرغ، را در آن کوه می دانسته اند.
- 3 حریفی (ی مصدری)، اشاره است به داستان حضرت رسول هنگام مهاجرت که در غار پناهنده شد و عنکبوتی بر در آن غار تار تنید، تا دشمنان از وجود او در آنجا آگاه نشوند.
- 4 روز فصل، روز جدایی
- 5 مزاد، مزایده، من بزید، حراج، حافظ می گوید:
- عشوه ای از لب شیرین تو دل خواست به جان به شکر خنده لبیت گفت مزادی طلبیم
6. اشاره است به داستان ابراهیم خلیل که چون مادر ابراهیم از بیم دشمنان او را در گودالی زیر زمین پنهان کرد، جبرئیل آمد و انگشت ابهام و سبابه او را در دهانش نهاد تا بمکد و ابراهیم از یکی از آن انگشتان شیر می خورد و از دیگری عسل .
7. ستیر، مستور، عقیف
8. ستان، بر پشت خوابیده

